

## يك نيسان ناله

آنچه من از بزم شوق آورده‌ام دانی که چیست ؟  
 يك چمن گل ، يك نيسان ناله ، يك خمخانه می !

اقبال لاهوری

در سالن کوچک و نامجهز فرودگاه جیبور ، به انتظار رسیدن هواپیما خود را زندانی کرده بودیم. قبلاً اشارتی به عید رنگ‌پاشی هندیها کرده‌ام. در شهر کوچک و سنت زده جیبور ظاهراً سالن فرودگاه در آن روز پناهگاه امنی بود برای کسانی که از رنگین شدن پرهیز و پروائی داشتند. هواپیما دو ساعتی تأخیر داشت و این زمان طولانی انتظارسخت غیر قابل تحمل می‌نمود ، اگر هم صحبتی به چنگ نمی‌افتاد. اما در هر نقطه هندوستان پیدا کردن مردم خونگرم و اهل گفتگو - بخلاف اروپا - مسأله دشواری نیست .

\*\*\*

در اروپا زندگی ماشینی چنان خلق را بخود مشغول کرده است و برنامه از پیش تنظیم شده کارهای روزانه چنان دست و پای مردم ماشین زده را در پوست گردو گذاشته است که هیچکس دا پروای حال کنار دستیش نیست. قیافه‌های سرد و بی‌هیجان ، نگاههای خالی از هر عاطفه و اشتیاقی ، آدمیزاد را از نزدیک شدن و سخن گفتن با آنان باز می‌دارد. در لاک خود فرورفتن و در پیچه دل به روی هیچکس نگشادن ، تحفه چشم گیر تمدن ماشینی غرب است که بحمدالله در تهران البته پیش رفته خودمان هم بتازگی هوادارانی پیدا کرده است .

زندگی ماشینی و اقتصاد مصرف ، نیازهای مردم را بجدی بالا برده است که اگر بیست و چهار ساعت شبانه روز را هم صرف پیدا کردن پول بکنند باز در آخر ماه چند هفته‌ای از شرکت‌های تعاونی و مبل فروشی و پارچه فروشی و غیره و غیره ناپرداخته باقی می‌ماند و رندان تماشاگر نکته بین را به یاد مرحوم ملانصرالدین می‌اندازد که کلاهش را سر چوبی کرده بود و می‌چرخانید و دو دستی مواظبش بود ، در حالی که لیفه تنبان مبارکش باز شده بود و عورتش نمایان گشته بود و مایه ریشخند دیگران. و در پاسخ سرزنش مردم که « مرد حسابی ! بند تنبانت را ببند » با لحنی حق بجانب مدعی که « کو فرصت ؟ مگر نمی‌بینید هر دو دستم بند است » .

\*\*\*

در هند هنوز گرفتاری‌های - البته منطقی و معقول ! - بدین حد نرسیده است . مردم اسیر حاجات خود ساخته دست و پا گیر نشده‌اند و لاجرم از صحبت‌ها گریزان نیستند و نمی‌نالند که « در بساطم وقت ضایع کردنی کم مانده است » .

یکی از همین خونگرم‌ان شیرین صحبت با « يك سینه‌سخت » نه که « يك نیستان ناله » در فرودگاه جیبور به سراغ من آمد . مهندس برق بود و از مردم کلکته . وقتی که پی برد

ایرانی هستم و به تعبیر او از دیار آشنایان . نحنش گرمتر و سخنش گیراتر شد . دامنه سخن به تراکم جمعیت و فقر عمومی کشیده شد . از دموکراسی به قول او بی حساب و کتاب هند شکوهها داشت . آزادی دلش را زده بود . ایرج میرزا هم گفته است « آب حیوان بکشد چون که سر درگزرده » . روح طغیانگری داشت درمقابل نظام دموکراسی هندی . استدلال جالبی می کرد که چهارصد میلیون جمعیت هند در مدتی بسیار کوتاه به ششصد میلیون رسیده است . می گفت « با وعظ و خطابه و شعارهای رادیویی و آگهی های تبلیغاتی نمی توان مردم بی سواد را از بیخ هم خزیدن و هر سال یکی به تعداد خانواده افزودن بازداشت . در بعض مذاهب هندی آلت مردانگی معبودی مقدس است و جلوگیری از تولید مثل گناهی بزرگ و نابخشودنی . نود درصد این مردم صمیمانه معتقدند که وظیفه شرعی و عرفی آنان بچه درست کردن است ، روزیش البته بر عهده روزت رسان ، روزی رسان هم متأسفانه گاهی در رساندن روزی خلق الله کوتاهی می کند و یادش می رود که میلیونها روزی خواه منتظر عنایت اویند . »

پرسیدم راه چاره ای که به نظر آقا می رسد چیست ؟ با مقدمه چینی های مفصلی که نه به خاطر مآنده است و نه مصلحت بود که به خاطر بسپارم چین و هند را باهم مقایسه می کند که « خاک هند بمزاتب حاصل خیزتر از چین است ، هندی امروز از چینی سی سال پیش مفلوک تر و تربیت ناپذیرتر نیست - چرا در طول بیست سال يك باره قیافه چین و زندگی مردم چین دیگر گونه شد و ما هندی ها ... ؟ »

می بینم جوابش تبدیل به سؤال شده است . به یاد شیوه رندانۀ « استاد » می افتم که هر جا گرفتن تصمیمی و دادن جوابی به مصلحت نیست به جمله « موضوع قابل تأملی است » متوسل می شود . من هم تشبه به بزرگان می کنم که « باید در این موضوع مطالعه کرد » ! حریف چرتم را پاره می کند که « هیچ مطالعه ای لازم نیست ، موضوع از آفتاب روشن تر است ، در آنجا مردی مثل ما و قدرت را به دست گرفت و با استبدادی مثبت به جنگ ناسامانها رفت . در اینجا هم نیازمند دیکتاتور خیرخواهی هستیم از هر فرقه و مسلکی می خواهد باشد ، مسأله مرام سیاسی مطرح نیست ، مسأله پاکی و قدرت مطرح است ... »

نمی دانم به چه مناسبتی به یاد استاد همشهریمان - دکتر بقائی - افتادم و آن نگاههای آرام و ملامتگرش که گاهی عرق شرم بر پیشانی و احساس حقارت در دلها می نشاند .

\*\*\*

حال بحث و استدلال ندارم . سخن را می گردانم و از کار و بار خودش می پرسم . مهندس برق است . کار دولتی دارد ، دستمزدش کم است ، رفیقتش به کویت مهاجرت کرده است و ده برابر او در آنجا حقوق می گیرد و او هم مشغول ترتیب دادن مقدمات سفر است که « نتوان مرد بسختی که من اینجا زادم » . با شنیدن این جمله نقشه خلیج فارس پیش چشم خیالم گسترده می شود ، چند جزیره کوچک تر ، نفت خیز و ثروتمند ، با سکنه بومی اندک و اغلب بیابانگرد و غیر متخصص . به یاد می آورم که در چند روز اخیر به مناسبت از مهاجرت هندی های درس خوانده و درس نا خوانده به جزایر خلیج فارس داستانها شنیدم . با يك حساب سر انگشتی به نتیجه تأمل انگیزی می رسم . در فلان شیخ نشین کوچک و طلاخیز ،

جمعیت بومی رومی در حدود دویست سیصد هزار نفر و غالباً مردمی مرفه و بیکاره ، که از سنت‌های گذشته تشکیل حرمسرا برایشان باقی مانده است و از تمدن امروزین لمیدن توی کادیلاک و بنز را فرا گرفته‌اند ، در مقابل بیست سی هزار نفر متخصصان مهاجر و مصداق واحد کالف سختی کشیده و سخت کوش و معتقد بدین بیت اقبال که :

گفتند جهان ما آیا به تو می‌سازد      گفتم که: نمی‌سازد! گفتند که: برهم زن!



صفری و کبری تصور اتم به نتیجه نرسیده ، سؤال مهندس هندی ارکان قضیه منطقی را در هم می‌ریزد . از وضع زندگی در ایران سؤال می‌کند . چیزهایی از فراوانی و رفاه سالیان اخیر ایران شنیده است . شنیده است که در ایران مهندسی چون او می‌تواند ماهانه ده بیست هزار تومان کاسب باشد . این رقم درآمد را با مخارج زندگی ارزان و قناعت آمیز هندی مقایسه می‌کند و برق اشتیاقی در چشمانش می‌دود . با حسابی که پیش خودش کرده است از درآمد دست کم ده هزار تومان می‌تواند نه هزار و پانصد تومانش را پس‌انداز کند و پس از پنج سال با اندوخته‌ای پانصد و هفتاد هزار تومانی به هندوستان بازگردد و ریالش را به روپیه تبدیل کند و با هفتصد هزار روپیه داد دلی از دوران بستاند .

حیرت زده از حساب عجولانه رفیق ساده دل هندی در حالی که به یاد داستان کدوی مثنوی افتادم ، با اظهار گوشه‌ای از واقعیت‌های تلخ ، شیرین خیالی‌های سبک سریش را تعدیل می‌کنم و به عرضشان می‌رسانم که زندگی در ایران به سادگی و ارزانی هندوستان نیست ، تهران امروزی یکی از گرانترین شهرهای دنیاست . برای اجاره يك اطاق قابل سکونت باید ماهی دوهزار تومان بپردازد ، مظنه‌ای از قیمت ارزاق از قبیل سیب لبنانی ، پیاز ترکیه ، انار افغانی ، گوشت فرانسوی ، پنیر هلندی ، کره دانمارکی ، موز سومالی ، پرتقال فلسطینی ، گندم کانادایی ، برنج امریکائی . و دیگر مایحتاج روزانه ، و به عبارتی رساتر «همه چیز همه‌جائی» به اومی دهم تا جمع و تفریق‌های خویش را تصحیح کند . همین مختصر برای حریف کافی است . دیگر نیازی نمی‌بینم که درباره قیمت دستگاه ویزافون و دستگاه ماست بندی الکتریکی ساخت امریکا ، توستر ساخت ایتالیا ، مینی رولز انگلیسی ، روروک فرانسوی ، تخته‌شای ینگه دنیائی ، ویسکی اسکاج ، نوار ضبط صوت سونی ، وینستون ویرجینیائی ، و هزار و يك قلم بازیچه‌های ارز طلب و فراوان عرضه ژاپنی اشارتی بکنم . این اشارات برای مهندس هندی که دولتش بسختی دروازه‌ها را به روی هر کالای خارجی بسته است و از سوزن خیاطی تا بمب اتمش را در داخل مملکت و از مواد اولیه خودش و به دست متخصصان خودش می‌سازد بکلی نامفهوم است .

یقین دارم اگر آگهی‌های يك شماره اطلاعات را برایش ترجمه کنند و بشنود که در ایران برای خرید تمام اتومبیل‌ها از قبیل بنز ، ب ام و ، شورلت ، پژو و دهها مارک دیگر بانك فلان وام اقساطی می‌دهد ، شرکت فلان اکسپرس تورهای تفریحی به اقساط طویل‌المدت ترقیب داده است ، کاباره فلان زیباترین رقاصه‌های دنیا را دست چین کرده و به ایران آورده است ، بنگاههای معاملات ملکی بهترین ویلاها را در جنوب فرانسه و شمال ایتالیا برای فروش

عرضه کرده اند ، شرکت فلان بهترین کاغذ دیواری ساخت فرانسه و ایتالیا و آلمان را در دسترس مشتریان محترم می گذارد ، فلان وارد کننده ۶۵ تن چسب خارجی مخصوص چسباندن موکت های آلمانی را حراج می کند ، فلان شرکت و گرانند فریزر اورسایز یا سایز بایسایز اولترا مدرن ، آلمانی می فروشد ، و ... صدها آگهی دیگر از این قبیل را برایش ترجمه کنند چون با زندگی مدرن ، راحت پسند ایرانی و با ریخت و پاشهای لازمه تمول آشنائی ندارد بکلی دیوانه می شود و ممکن است سؤال البته احمقانه و ناواردی ازین قبیل مطرح کند که شما ایرانی ها مگر سر گنج قارون نشسته اید که در ازای بیست میلیارد دلاری که بابت نفت از خارجی ها می گیرید ، چهل میلیارد دلار به جیب آنها می ریزید ؟ و بدیهی است که جواب مسلم این سؤال مقدر جز خامرشی چیزی نمی تواند باشد . دارندگی است و برزندگی تا کور شود هر آنکه نتواند دید ! گر تو نمی پسندی تغییر کن قضا را !

\*\*\*

امروز صبح به دعوت چندتن از دوستان هندی که استادان بخش فارسی دانشگاه دهلی هستند ، بدین دانشگاه رفتم و شرمنده محبت این مردم خو نگرم و مهربان شدم . قبل از پرداختن به مسائل دانشگاهی دو نکته را اجازه بدهید به عنوان مقدمه عرض کنم یکی اینکه من دوسر هندی - مثل سفرهای دیگرم - مهمان جیب خودم بودم نه مأمور دولتی و نه هزینه سفر بگیر دستگامی ؛ اصلا این واقعیت تجربی ما شده به ثبوت رسیده است که مأموریت های دولتی ریخت و پاش های اداری اعم از هزینه سفر ، فوق العاده و امثال آن با مزاج ضعیف و حساس مخلص سازگاری ندارد و به همین دلیل تا الساعه که مشغول نوشتن این یادداشت هایم هرگز ازین خوان گسترده لقمه ای بر نکر فته ام و امیدوارم بعد ازین هم روزه خود را باطل نکنم ، که : ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم . و این سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را ، و اگر تنش را نکشد روحش را می کشد .

بنابراین در مسائلی که می خواهم مطرح کنم معذور مأموریت هیچ دستگامی نیستم .

\*\*\*

نکته دیگر - که در حکم مزده ای است برای خوانندگان - اینکه شما را از خواندن سخنانی که دوستان هندی - به مقتضای مراسم و به حکم طبیعت مهمان نواز خویش در مجالس دانشگاهی - بر زبان آورده اند معاف می کنم ، و ازین مهم تر از نقل متن و ترجمه سخنرانی های خویش هم صرف نظر می کنم . گذشت و فداکاری ازین بالاتر دیده اید ؟

\*\*\*

اما برویم به سراغ دانشگاه های هند ، و پیش از آن به سراغ زبان فارسی در شبه قاره . کسانی که با تاریخ کهن و پرفراز و نشیب روابط ایران و هند آشنایند می دانند که زبان فارسی روزگاری دراز زبان رسمی و فرهنگی هندوستان بوده است . در دورانی که شاهان صفوی ایران و قزلباشان دور و برشان ترکی بلنور می کردند و ترکانه بر ایران فرمان می راندند و به ترکی دیوان شعر می پرداختند ، سلاطین بابری هندوستان به فارسی سخن می گفتند و بر سر در بارگاهشان می نوشتند :

اگر فردوس بر روی زمین است همین است و همین است و همین است و همین است  
پیش از آن هم بازار شعر و ادب فارسی در دیار هند گرمی و روائی شایان توجهی  
داشت ، حافظ شیرازی به شکرشکنی طوطیان پارسی گوی هندی اشارت می کرد و قندپارسی  
به بنگاله می فرستاد .

پیش از آن هم در مرکز هندوستان نظام الدین اولیاء و امیر خسرو دهلوی با اهل دل  
و حال به پارسی سخن می گفتند .  
باز هم جلوتر برویم؟ در اواخر عهد غزنوی مسمود سعد سلمان از آن بلند جای طنین  
مواج و دلنشین حبسیه ها و قصاید فارسی را در آفاق هند می پراکند .

\*\*\*

بگذریم از گذشته ها و اشارات تاریخی که از حاشیه رفتن ها بسختی گریزانم . با اینکه  
در طول دو قرن استعمار ، عمال قاهر و قوی پنجه و کاردان انگلیسی با کوششی تعصب آمیز و  
هشیارانه به رواج زبان و آداب خویش در هندوستان همت گماشتند و با نفوذ زبان و ادب  
فارسی - این حریف قوی پنجه - بشدت جنگیدند ، هنوز به دولترای هر خانواده ریشه دار  
و اشرافی هند قدم بگذارید صاحب خانه به عنوان اسناد اصالت خویش و شرافت خانواده اش  
نسخه های خطی متعددی از غزلیات حافظ و کلیات سعدی و شاهنامه فردوسی و دیوان امیر  
خسرو در معرض تماشای شما می گذارد . هنوز به قول رئیس بخش عربی دانشگاه علیگر آقا!  
اگر شما با فارسی کتابی سخن بگویید ، همه هندی ها زبانتان را می فهمند! ،

با همه کوشش های دوست ساله و البته فراوان اثر استعمار انگلیس ، هنوز گرمی -  
بخش مجالس قوالی هندوستان شعر حافظ است و امیر خسرو و عثمان هارونی .  
هنوز قوالان هند در مجالس پر شور و حال صوفیانه با آوای حزین و دلنشین و حال انگیز  
خود می خوانند :

کشتی که عشق دارد نگذاردت بدین سان  
همه آهوان صحرا سر خود نهاده بر کف  
می خوانند و خوش می خوانند :

که برد به نزد شاهان ز من گدا پیامی  
که به کوی می فروشان دوهزار چم به جامی  
و حاضران و مستمعان مجلس قوالی از هر فرقه و مذهبی اعم از هندو و مسلمان با نغمه  
پر شور و حال آنان وجد می کنند ، در حال شور و جذب فرو می روند ، دنباله ابیات را زیر  
لب تکرار می کنند ، و با پایان گرفتن هر بیتی فریاد شوقی بر می کشند و دست هیچانی بر  
زانو می کوبند .

درین مجالس و حلقه های قوالی است که با مختصر تأملی می توان بدین واقیعت رسید  
که اسلام چگونه از طریق ایران و به دست ایرانی و در ظرف ایرانی و با سبک و سلیقه  
ایرانی به مردم هندوستان عرضه شده است . درین مجالس است که ذهن متوجه اثر تلطیف کننده  
عرفان ایرانی می شود .

دو قرن تمام سبک معماری فرنگی به دست مهندسان انگلیسی در کران تا کران هندوستان

ترویج شد ، اما هنوز در ترکیب ساختمان هر قصر سر به فلک کشیده و بر پیشانی هر بنای مجللی آیات ذوق و هنر ایرانی را به روشنی می توان تماشا کرد ، تاج محل نگین درخشان اقلیم هند ، حجاری های خیره کننده قلعه سرخ دهلی ، کاخ ها و ایوان های فتح پور سیکری و نظایر اینها معرف پیوند دیرینه و دیرپای فرهنگ ایرانی و هندی هستند .  
در کتیبه هر بنای سر به فلک کشیده ای ، برقیضه هر شمشیر زمردنگاری ، بر صفحه هر سپر زراندودی ، گرداگرد هر نقاشی خیره کننده ای ، شعری یا عبارتی با خط خوش و به زبان فارسی نظر شوق و اعجاب بیننده را به خود جلب می کند .

\*\*\*

از اینها گذشته برای هندی اردو زبان آموختن زبان فارسی مسأله دشواری نیست .  
به این آیات اردو - اثر طبع میکش اکبر آبادی - توجه فرمائید :  
شاید تو کوئی طایره سدره مقام می      قائم هوایی بهر تماشای شام می  
یا خنجر فکنده از دست قاتلی      یا ناخن بریده از پای شاهی  
یا سجده شکسته از مکر زاهدی ...

ملاحظه فرمودید ؟ فقط سه کلمه « کوئی » ، « هی » و « ین » به نظر نا آشنا می نماید ، بقیه اش همه کلمات رایج فارسی یا لغات فارسی شده عربی است .  
با توجه بدین نکته ، می توان دریافت که آموختن زبان فارسی برای هندیان اردو زبان مستلزم هیچ تلاش فوق العاده ای نیست . برعکس زبان انگلیسی که همه لغاتش و شیوه ترکیب جملاتش و روح دستور زبانش برای هندیان بکلی بیگانه و نامأنوس است ، و به همین دلیل پس از دوستان سال سیطره سلطان وار امپراطوری فخریه بر سر زمین هند و با وجود اینکه به علل خاص اقتصادی و سیاسی ، دولت هندوستان پس از استقلال زبان انگلیسی را زبان رسمی و رایج سراسر شبه قاره اعلام کرد ، هنوز بجز مدرسه رفته ها و دانشگاه دیدگان هند ، کسی بدین زبان تکلم نمی کند و یادتان باشد که طبقه با سواد درصد بسیار اندکی از جامعه ششصد میلیونی هند را تشکیل می دهند .

در سالهایی که هندوستان به استقلال رسید ، ایران - مرکز و متولی زبان فارسی - چنان گرفتار مشکلات داخلی و فقر عمومی بود که حال پرداختن به مسائل ضروری تر و فوری تر ازین هم نداشت . دولت هندوستان نیز با توجه به مصالح آن زمان و منافعی که عضویت ممالک مشترك المنافع می توانست برایش داشته باشد ، چاره ای جز قبول و ترویج زبان انگلیسی نداشت . بخصوص که قدرت سیاسی و اقتصادی - و بعداً - استعماری عظیم امریکا نیز پشتوانه ترویج این زبان بود .

با اینهمه زبان انگلیسی زبان فرهنگی و تاریخی هندوستان نه بوده است و نه بعد ازین تواند بود . هر زبانی برای بقاء و دوام و توسعه محتاج ادبیاتی است که در اعماق جان مردم نفوذ کند . مدعی نشوید که شاعران و نویسندگان انگلستان و امریکا ضامن نفوذ و توسعه زبان انگلیسی هستند . من هم قبول دارم . منتها در کجا ؟ ادبیات امریکائی با سنن تاریخی و ذوق فطری و روحیات انگلیسی زبانان هند بیگانه است . آثار شاعران انگلیسی هرگز

نمی‌تواند زبان دل و تسکین بخش خاطر مردم هند باشد. شاعر و نویسنده امریکایی و انگلیسی با خواننده هندی وجوه مشترک اجتماعی و فکری و تاریخی ندارد و لاجرم تأثیر دیوان بهترین شاعرش در روح هندی هرگز قابل مقایسه با یک غزل امیر خسرو و یک بیت صائب نیست، تا چه رسد به سعدی و حافظ.

شاهد محسوس می‌خواهید؟ با هندیان دانشگاه دیده و فاضل به صحبت بنشینید تا ببینید با همه قدرتی که دو قرن پشتمانه زبان انگلیسی بوده است و همه تعهدی که در تحریم و تخطئه فارسی بکاررفته است، هنوز در برابر هر صد بیت شعر فارسی چند بیت شعر انگلیسی به خاطر سپرده‌اند. و ازین مهم تر، روزنامه‌های اردو زبان را ورق بزنید تا ببینید بیش از نود درصد کلماتی که از زبان انگلیسی گرفته‌اند اصطلاحات مربوط به تجارت و کاسبی و داد و ستد و امور حکومت است. لغات و تعبیراتی که یک پله از سطح حاجات روزمره و مبتذل اداری و معمولی بالاتر است عموماً فارسی است.

\*\*\*

هندی بسادگی نمی‌تواند از زبان فارسی دل برگیرد. این زبان متعلق به اوست، این زبان دل اوست، زبان مفاخر و اجداد بزرگوار اوست، این زبانی است که پدران و نیاکان او در آراستن و پیراستن و گسترده‌نش سهم عظیمی داشته‌اند، و هیچ فرزند خلفی میراث ارزنده نیاکان خویش را نمی‌تواند به دور افکند.

منتها این میراث عظیم در یکی دو قرن اخیر به صورت چلچراغ مرصعی در خزینه دل‌های مردم هند نگهداری شده است که به حکم زمان دوران استفاده از آن را سپری شده می‌بنداشتند و واقعت نیز جز این نبود. فرهنگ قوی و ادبیات درخشان و دلنشین یک زبان بی‌پشتمانه اقتصادی و کاربرد مادیش - تنها توجه معدودی اهل دل و اهل تحقیق رامی‌تواند به خود جلب کند. اگر سیصد چهارصد سال پیش جوانان هندی به آموختن فارسی آنهمه اظهار اشتیاق می‌کردند، بدان جهت بود که زبان رسمی دربار و مراجع قدرت فارسی بود، و مردم برای کسب مقام و تحصیل مال به آموختن فارسی مشتاق و نیازمند بودند. این معامله نیازمندی و فایده خیزی همیشه و در هر گوشه‌ای از جهان به قوت خود باقی بوده است و خواهد بود. و مصداق البته در آستانه زوالش را در بسیاری از کشورهای جهان سوم به‌معاینه می‌توان دید. اگر به بعضی ممالک شرقی مسافرت کرده باشید صف‌های طولانی داوطلبان آموختن زبان انگلیسی را در برابر کلاسهای سفارت امریکا دیده‌اید و دیده‌اید که جوانان با چه شور و شوقی برای نام نویسی سرودست می‌شکنند، درحالی که از برابر کلاسهای تدریس زبان فرانسوی یا آلمانی یا ژاپنی یا ایتالیائی حتی پشه هم پرنمی‌زند. اگر به آگهی‌های استخدام و صفحه‌نیازمندیهای جراید ممالک این قبیل نظری بیندازید، پی می‌برید که درحال و هوایی از آن‌گونه شرط نفس کشیدن و زنده ماندن هم تکلم به زبان البته شیرین و دلنشین امریکائی است، تا چه رسد به خدمت دولت و استخدام دولتی.

درین ممالک دانستن انگلیسی چیزی است از مقوله داشتن اسم اعظم و نگین سلیمان. با این وسیله معجز نما هر مشکلی حل و هر طلسمی باطل و هر دردی گشوده می‌شود و بی‌آن به

قول سعدی « ردی به صورت انسان مصوری » !

\*\*\*

بگذریم سخن از وضع و حال دوسه قرن اخیر زبان فارسی بود در شبه قاره هند. قبلاً براین نکته تأکید کنم که زبان فارسی برای هندی چیزی است نظیر زبان عربی برای ایرانی درست است که در یکی دو قرن آغاز اسلام، ایرانیان زبان عربی را زبان قوم مهاجم و غالب می‌دانستند و شاید در آن ایام به حکم اکراه و برای دفع شر به آموختن عربی روی می‌آوردند، اما در قرن‌های بعد و با درهم شکستن سیطره رعب انگیز دولت عباسیان، دیگر اثری ازین اجبار و اکراه باقی نمانده بود، دیگر ایرانیان عربی را زبان قوم غالب نمی‌پنداشتند، و آن را چیزی از آن خویش و جلوه تازه‌ای از تمدن و معارف ریشه دار خود می‌دانستند. چه صدها تن از نوابغ و برگزیدگان و هوشمندان درین زبان عرض هنر کرده و نتایج ذهن بیدار و طبع و قاد خود را در جامه این زبان به عرصه آورده بودند. عربی دیگر برای ایرانی زبان بیگانه‌ای نبود، برکشیده و پرورده و ساخته دست ایرانی بود.

و به همین دلیل جنبش‌های افراطی «اکنون نگران» قرن‌ها در طرد لغات فارسی شده عربی هرگز بجائی نرسیده است و نخواهد رسید. و علی رغم همه کوشش‌های خرابکارانه دوستان نادان، زبان فارسی به همین صورتی که فردوسی و سعدی و حافظ و مولوی و بیهقی به کارش برده‌اند باقی خواهد ماند، که ریشه‌هایش در جان و دل مردم عمیق است و آنکهی زبان و ادب فارسی میراث منحصر سی میلیون جمعیت امروزی ایران نیست و بناچار همه اختیارش هم در دست این سی میلیون نفر نیست.

فارسی امروزین میراث مشترك و مشاعی است که در آن میلیون‌ها نفر دیگر نیز سهمی دارند و صاحب حق‌اند. کارگر تاجیک، دهقان هراتی، کاسب کابلی، سیه چشم کشمیری، زحمت کش لاهوری، دانشجوی دهلوی، تاجر لکهنوئی، و... میلیون‌ها مردم دیگر در قلب قاره آسیا، درین میراث مشاع - مفروز ناشدنی صاحب سهم‌اند. و برطبق قوانین هر شریعت و ملت و مملکتی نمی‌توان در ملك مشترك بی‌رضایت شریکان و صاحب سهمان تصرفات نابجا - و گاهی عدوانی - کرد.

( بقیه دارد )

### تصحیح

بیت ششم از قطعه استاد نوید در صفحه ۱۳۷ شماره خرداد چنین است  
اصلاح فرمائید :

چگونه دست نشویم ز زندگی که مدام  
به پای جان ز علایق سلاسل است مرا